

گفته نشده ها در جاده
روح الله
خمینی



نگارش:

هدی شمیری

MEHDI SHAMSHIRI
P.O. BOX: 866672
PLANO, TX. 75086-6672
U. S. A.

Fax: (1)972-517-69⁷⁴~~88~~

مشخصات کتاب:

نام: گفته نشده‌ها در باره روح الله خمینی

نگارنده: مهدی شمشیری

نایب و ویرایش: در ایران

چاپخانه پارس - هوستون تگزاس

Tel: (1)713-789-6567

1-888-748-1251

تاریخ چاپ: تابستان ۱۳۸۱ ش. - ۲۰۰۲ م.

نوبت چاپ: اول

فهرست مطالب

گفته‌نشده‌ها در باره

روح‌الله خمینی

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	گفته‌نشده‌ها در باره روح‌الله خمینی
۴	۱ - کودکی و نوجوانی تا حدود ۲۰ سالگی
۶	- روز، ماه و سال تولد خمینی
۹	۲ - دوران جوانی تا حدود ۴۰ سالگی
۱۵	- دریافت حداقل چهار شناسنامه
۱۵	اول - شناسنامه با نام خانوادگی هندی
۱۵	مقدمه اول
۱۸	مقدمه دوم
۲۰	- صدور اولین شناسنامه
	دوم - شناسنامه با نام خانوادگی موسوی
۲۵	خمینی در قم
	سوم - شناسنامه با نام خانوادگی مصطفوی
۲۷	از گلپایگان
	چهارم - شناسنامه جعلی با نام خانوادگی
۳۶	مصطفوی از خمین
۴۰	۳ - دوران جاافتادگی تا حدود ۶۰ سالگی
۴۳	- بحثی معترضه راجع به کتاب کفایه‌الاصول
۴۷	- آغاز ریاکاری و تظاهر به زهد و پارسائی
۶۴	- اولین سابقه از فعالیت سیاسی خمینی

- شرکت در مبارزات مربوط به
- ۶۸ ملی شدن صنعت نفت
- ۶۹ الف - مبارزات شاه دوستانه به رهبری آیت‌الله کاشانی
- متن نامه رئیس مجلس:
- ۷۱ به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی
- ۷۲ - در خانه شاه
- ۷۳ - متن بیانات شاهنشاه
- ۷۴ - بیانات مجدد شاه
- ۷۵ ب - فعالیت‌های شاه دوستانه در واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
ج - میزان احترام و ارزش علمی و مذهبی خمینی
- ۷۶ در مقایسه با سایر اطرافیان معمم آیت‌الله کاشانی
- ۸۰ ۴ - دوران کهنسالی از حدود ۶۰ سالگی به بعد
- ۸۰ - فوت آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله کاشانی
- ۸۵ - مجتهد نبودن خمینی
- ۸۵ الف - نداشتن معلومات لازم
- مقدمه:
- ۸۵ لزوم تسلط به زبان عربی برای هر مجتهد
- ۸۶ - ندانستن زبان عربی توسط خمینی
- ۸۹ ب - نداشتن اجازه اجتهاد
- ۸۹ ج - نداشتن مقبولیت
- تصویب‌نامه تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی
- ۹۰ اولین بهانه برای مخالفت با شاه و دولت
- مخالفت‌های ارتجاعی خمینی با شاه
- ۹۳ پیش از خرداد ماه ۱۳۴۲
- الف - صدور فتوای تحریم شرکت در رفراندم
- ۹۳ پیشنهادی محمد رضا شاه پهلوی
- ب - مخالفت با شرکت زنان در انتخابات
- ۹۷ و عضویت در مجلس‌های شورای ملی و سنا

(ب)

- سایر وقایع:**
- ۱۰۲ - کسب درجه اجتهاد التماسی! برای خمینی
- ۱۰۹ - جریان بازداشت و تبعید خمینی
- ۱۱۶ - مأموریت‌های استعماری انقلاب و روح‌الله خمینی
- ۱۱۸ - الف - یک مأموریت خیانتکارانه از یکی از گردانندگان رژیم خمینی
- ۱۱۸ - ب - یکی از دهها مأموریت استعماری
- ۱۲۵ - آیت‌الله‌العظمی امام خمینی
- ۱۲۵ - صدور مجوز شرعی برای کشت خشخاش و مصرف تریاک و هروئین توسط خمینی
- اول - صدور فتوای حلال بودن مصرف تریاک
- ۱۲۶ - دوم - اعلام شرعی در مورد کشت خشخاش،
- ۱۲۷ - در لباس خیرخواهی
- ۱۲۷ مکرر دوم - مختصری از وضع معتادان در بعد از انقلاب در ارتباط با قوانین موجود
- ۱۳۰ - توزیع و فروش مواد مخدر در ایران
- ۱۳۱ - مجازات مصرف‌کنندگان مواد مخدر
- ۱۳۴ - داستان اشعار عرفانی؟! خمینی
- الف - تشکیل کنگره حافظ‌شناسی در تهران،
- ۱۳۴ - نیرنگ رژیم اسلامی ایران در این رابطه
- ۱۴۱ - شرح یک ماجرا به صورت معترضه
- ب - معرفی خمینی به عنوان عارف و انتشار اشعار عارفانه به نام وی
- ۱۴۵ - ج - انتشار دیوان اشعار خمینی
- ۱۵۷ - د - مختصری در معرفی خاندان طباطبائی
- ۱۵۸ - ه - سن فاطمی در آغاز داستان
- ۱۶۷ - و - سن خمینی در آغاز داستان
- ۱۷۰ - ز - چند سوال:
- ۱۷۰

(ت)

- ۱۷۰ سنوال اول
۱۷۲ سنوال دوم
۱۷۳ ح - وظایف متعدد و بسیار سنگین خمینی
۱۷۵ ۱ - وظایف مذهبی
۱۷۶ ۲ - وظایف کشورداری اسلامی!
اول - مورد اجتماعی،
۱۷۷ حجاب اسلامی برای زنان
دوم - مورد اداری،
۱۷۹ بهره‌های بانکی
۱۸۶ ۳ - مسائل روزمره کشوری
۴ - وظایف حل اختلافات گروههای مسلح
و ملایان تفنگدار و متنفذ
۱۸۶ ۵ - اظهار نظر راجع به مسائل مهم جنگی!
۱۸۷ ط - طول مدت روابط عارفانه
بین فاطمی و خاطمی
۱۹۰ ی - یک معما و حل آن
۱۹۱ اول - معما
۱۹۱ دوم - حل معما
۱۹۱ ک - توضیحی مختصر راجع به دیوان اشعار خمینی
۱۹۲ - کوتاه سخن که یار آمد؟!
۱۹۷ ل - بررسی ارتباط عارفانه! و انگیزه‌های
فاطمی و احمد خمینی در مسیر زمان
۲۰۴ ۱ - مهمترین انگیزه‌های احمد خمینی
و فاطمی از سرگرم کردن خمینی
۲۰۴ مقدمه - بهای وجدان فاطمی؟
۲۰۶ - اصل مطلب
۲۰۷ - انواع تقدینگی تحت اختیار خمینی
۲۰۷ (الف) - وجوه به اصطلاح شرعیه
۲۰۹ (ب) - اموال صادره‌ای و بنیادها
۲۱۴ (ج) - حساب ۱۰۰ امام

- ۲۱۷ (د) - وجوه دولتی
- ۲۱۸ - سرنوشت نامعلوم آنهمه نقدینگی؟
- ۲۱۹ ۲ - مخفی نگاه داشتن اشعار از احمد خمینی
۳ - علاقه شدید احمد خمینی
- ۲۲۲ به سرگرم بودن خاطی با فاطمی
- ۲۲۳ ۴ - افشای قسمتی از احوال نهانی
- ۲۲۶ - شرحی از واقعه اوشین در این دوران
- ۲۲۸ - اینک شرح واقعه
- ۲۳۱ - مطالبی در ارتباط با داستان اوشین
- ۲۳۱ - مطلب اول
- ۲۳۳ - مطلب دوم
- ۲۳۳ - هشدار عفو بین الملل در آلمان
- یک سؤال از تفسیرکنندگان
- ۲۳۵ اشعار عرفانی امام راحل (رها)
- تصادف غیر تصادفی! مرگ خمینی در خرداد ۱۳۶۸
- ۲۳۹ با سالروز آشوب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲
مقدمه اول - معرفی سه روز (به اصطلاح) ایام الله!
- ۲۳۹ در رژیم جمهوری اسلامی ایران
مقدمه دوم - معرفی شرکت کنندگان
- ۲۴۰ در مراسم ایام الله
- ۲۴۳ - اصل داستان
- تاریخ فوت خمینی به حساب ابجد
- ۲۴۷ " هو الخمینی بدرک واصل شد "
- ۲۴۷ الف - شرح حروف ابجد و حساب جمل
- ۲۵۰ ب - محاسبه تاریخ فوت
- چند مطلب جالب در مورد:
- ۱ - خالی بودن مقبره منسوب به خمینی
۲ - نحوه اداره مقبره منسوب به خمینی
۳ - داستان واقعی مسموم بودن زمینهای
زراعتی ورامین
- ۲۵۲

(ج)

۴ - نحوه تخریب آرامگاه بی جسد

۲۵۲

رضا شاه پهلوی

۲۵۳

- چند مطلب جالب

۲۵۳

- خاطرات دوشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۷۴ ...

۲۵۶

- در آرامگاه امام راحل!

- زیارت سالانه اجباری

۲۵۶

دانش آموزان از مقبره امام !!

- وجود انبوه اسکناس بر روی

۲۵۸

قبر منسوب به امام!

- صرف ناهار در خانه مسئول متنفذ

۲۵۹

حرم شاه عبدالعظیم

۱- داستان واقعی مسموم بودن

۲۵۹

زمینهای زراعتی ورامین

۲- روشهای مزورانه برای ترغیب و اجبار

مردم به ریختن پول در ضریح مطهر!

۲۶۳

امام راحل! قدس سیره الشریف!

۲۶۷

۳- نبودن جسد خمینی در مقبره منسوب به او!

۴- داستان تخریب آرامگاه رضاشاه کبیر از قول

۲۷۱

میزبان، یکی از عاملان و شاهدان عینی

۲۷۵

- تکمله :

- محل دفن رضا شاه بزرگ،

۲۷۷

نقل قول از محمد رضا شاه

پیوست

الف- تاریخچه‌ای کلی از آغاز روابط سیاسی ایران با آمریکا

۲۷۹

تا شروع داستان مغرضانه کایتولاسیون

۲۹۱

ب- مختصر شرحی در ارتباط مستقیم با مطلب مورد بحث

۲۹۵

۱- پاسخ از نظر اولیاء دولت ایران

(ج)

- ۲ - پاسخ از نظر کارکنان
سفارت آمریکا در ایران
۲۹۶ - توضیح کلی و مختصر راجع به
کنوانسیون وین و ماده واحده
۲۹۸ - متن قانون اجازه استفاده مستشاران نظامی آمریکا
از مصونیتها و معافیتهاى مندرج در کنوانسیون وین
۳۰۱ - تجزیه و تحلیل ماده واحده مصوب ۲۱ مهر ۱۳۴۳
۳۰۱ - میزان مزایا مصونیتهاى مربوط به
کارمندان اداری و فنی
۳۰۳ - بند ۲ از ماده سی و هفتم - پیشنهاد برقراری
مزایا برای کارمندان اداری و فنی
۳۰۳ - اعلام انصراف سفارت آمریکا از مصونیت
قضائی در مورد مستشاران نظامی آمریکا
۳۰۳ - متن نامه سفارت آمریکا
۳۰۵ - آغاز حمله ناجوانمردانه
۳۰۷ - توضیح در مورد منابع و مآخذ این کتاب
۳۰۹ - فهرست اعلام
۳۱۰

سوال و جوابهای مندرج در این قسمت که بدون شماره میباشند، بر حسب موضوع به بخشهای مختلف تقسیم شده‌اند و در بخشی که به "بعضی احکام روزه" اختصاص دارد، سوال و جوابی به شرح زیر وجود دارد:

س - اشخاصی که معتاد به کشیدن تریاک هستند و نمیتوانند ترک کنند و با این حال نمیتوانند روزه بگیرند، نه ادائی و نه قضائی. این طور اشخاص حکم مریض را دارند که باید برای هر روزه یک مد [حدود ده سیر گندم یا طعام] کفاره بدهند؟ یا اینکه حکم دیگری را دارند؟

ج - روزه را واجب است بگیرد و با فرض اضطرار در کشیدن تریاک جایز است کشیدن آن در حال روزه، به مقدار دفع ضرورت.

(رساله توضیح المسائل امام خمینی - صفحه ۴۸۷)

بدیهی است هنگامی که کشیدن تریاک در زمان روزه داشتن، به علت اضطرار، شرعاً مجاز و آزاد باشد، در سایر مواقع و در تمام ایام سال و ساعات شبانه روز مبادرت به آن شرعاً بلاشکال خواهد بود و این شرط و فرض اضطرار عیناً در مورد هر وئین نیز صادق میباشد.

دوم - اعلام نظر شرعی در مورد

کشت خشخاش، در لباس خیرخواهی

خمینی ضمن پیام رادیو-تلویزیونی که چند لحظه بعد از آغاز سال جدید ۱۳۵۸، خطاب به مردم ایران بیان کرده، صریحاً در لباس خیرخواهی، مجوز شرعی کشت خشخاش را به مردم ایران اعلام نموده است.

متن کامل این پیام به صورت چاپی و یکسان در اختیار مطبوعات قرار گرفته و در روز ۶ فروردین ۱۳۵۸ (یعنی بعد از تعطیلات نوروزی) در تمام روزنامه‌های وقت، از جمله در روزنامه‌های اطلاعات شماره ۱۵۸۱۵ (ص ۲) و کیهان شماره ۱۰۶۶۷ (ص ۵) به چاپ رسیده است

ضمن این پیام **خمینی** چنین گفته است:

... کشاورزها باید به کشاورزی خودشان ادامه بدهند و علاقه داشته باشند و کشاورزی که میکنند در این برهه از زمان باید اکثرش و قسم مهمش این چیزهائی باشد که غذای ملت را اداره میکند. مثل گندم، برنج، جو، عدس و امثال اینها. از کشت موادی که مضر است یا نافع نیست خودداری بکنند. **مثل کشت تریاک کمتر بکنند...**

پس از صدور این مجوز شرعی صدها کیلومتر مربع از اراضی کشاورزی، که بیشترشان متعلق به بنیادهای بی حساب و کتاب مستضعفان و سایر بنیادهای زیر نظر رهبر میباشند در نقاط دورافتاده کشور از جمله در استان کرمان، مثلاً در جیرفت و در نقاط دیگر در استانهای از قبیل سیستان و بلوچستان تحت حفاظت و کنترل دقیق قسمتی از سپاه پاسداران زیر کشت خشخاش رفته است، که هنوز هم این وضع ادامه دارد.

دست‌اندرکاران عمامه‌دار و بی‌عمامة این خشخاش‌کارهای محرمانه و عظیم بر این اعتقاد هستند که جمع مقدار گندم، برنج، جو، عدس و از این قبیل که هم‌اکنون توسط سایر کشاورزان در سراسر ایران تولید میشود خیلی بیشتر از تریاکها و هروئینهای است که از خشخاش‌های تولیدی توسط این اشخاص حاصل میشود، پس نظر **خمینی**، به شرح بالا، نیز به بهترین وجه تأمین شده است.

گفته‌نشده‌ها در باره

روح‌الله خمینی

بعد از استقرار رژیم شوم جمهوری اسلامی در ایران به تدریج حقایق بسیاری از زندگی گذشته خمینی، مخصوصاً از قول بعضی افراد کاملاً مطلع از اهالی خمین و قم، در محافل دوستانه و به صورتی بسیار محرمانه مورد گفتگو قرار می‌گرفت.

در آن ایام دهشتناک، هرگاه یکی از این حقایق به گوش یکی از میلیون‌ها نفر از هواخواهان بسیار متعصب خمینی می‌رسید، ممکن بود گوینده آن را در خطر مرگ قرار دهد، هر چند که بعضی از این حقایق به قدری شرم‌آور بودند که حتی مخالفان سرسخت خمینی نیز، از جمله خود این نویسنده، آنها را دروغ می‌پنداشتند و حاضر به قبول آنها نبودند.

اما این نویسنده اخیراً (در اسفندماه ۱۳۸۰) در سایت خبری

بی‌بی‌سی به نشانی زیر:

www.bbc.co.uk/persian/khomeiniinterview.ram

به نواری ضبط‌شده با صدای سید احمد پسر خمینی برخورد که مطالب مضبوط در آن تأییدی موثق بر بعضی از حقایق مزبور به شمار می‌رود.

در این نوار، که باید آن را سندی کاملاً معتبر به شمار آورد، این پسر کوتاه فکر، مانند یک دوست بسیار نادان، به منظور بالا بردن عزت و احترام و شأن و مقام پدرش مطالبی را بیان کرده که بطور کامل آبروی پدر خود را برده، یعنی بطور خلاصه و تلویحی دوران کودکی، نوجوانی و

جوانی خمینی را به همان ترتیبی که بر سر زبانها افتاده بود، تأیید نموده است.

نوار مزبور در مارچ سال ۲۰۰۰ میلادی، به مناسبت پنجمین سال درگذشت سید احمد (که در ۱۷ مارچ ۱۹۸۵ رخ داده بود) بر روی اینترنت قرار گرفته است.

بدون تردید علت اینکه مسئولین خبرگزاری بی‌بی‌سی در همان زمان انجام مصاحبه از پخش آن خودداری نموده و بعد از ۱۸ سال به اینکار مبادرت کرده‌اند، جلوگیری از آبروریزی برای دست‌پرورده صاحب، در زمان قدرتمندی وی، بوده است.

در آغاز این نوار گوینده خبرگزاری بی‌بی‌سی گفته است:

در ۱۹۸۲ [۱۳۶۱ ش.] احمد خمینی در بارهٔ خلقیات پدرش سخنانی گفته است که اکنون برای اولین بار آن را پخش میکنیم:
...

قسمتهائی از این نوار به شرح زیر میباشد:

... پدرم خیلی شیطان بود، مثلاً ایشان هر دو دستش شکسته -
یک پایش شکسته - صورتش چند جایش شکسته - سرش شکسته -
اینها همه در اثر بازبها و شیظنتهائی بوده که آن موقع میکرده ...

... ایشان [یعنی خمینی] میگفتند: برادر من، این آقای
پسندیده خیلی آدم منظمی بود - خیلی تمیز بود - بقدری تمیز و
مودب بود که وقتی بزرگترها او را میدیدند از الاغ پیاده میشدند. اما
من نزدیکی‌های شب باید یکی بیاید مرا بگردد، لای این آشغالها
- لای این خاک و گلها و توی جوی و اینها، پیدا کند و ببرد [!]

...

... ایشان تضاد روحی عجیبی دارند ... در عین اینکه امام یک
مگس را که توی اطاق هست امشی نمیزند - امام یک مگس را
که توی اطاق هست امشی نمیزند [تکرار مربوط به اصل نوار
میباشد] - آن مگس را میگیرند، در اطاق را باز میکنند و آن حیوان

را بیرون میکنند!!]. میگویند یک حیوان چرا ما بگیریم چرا چیزش کنیم.

در عین حالی که اینگونه هست، اما عجیب است اگر هزار نفر جوان هم بیایند خلاف دین بکنند، معتقد است همه را باید کشت - این تضاد است ...

ما هم، اکنون با کمک‌گیری از مطالب موجود در این نوار و بر مبنای سایر مدارک و شواهد موجود میتوانیم زندگی خمینی را تا قبل وقوع انقلاب شوم اسلامی، به چهار دوره کاملاً متفاوت، به شرح زیر، تقسیم نماییم:

- ۱ - دوران کودکی و نوجوانی تا حدود ۲۰ سالگی
- ۲ - دوران جوانی تا حدود ۴۰ سالگی
- ۳ - دوران جاافتادگی تا حدود ۶۰ سالگی
- ۴ - دوران کهنسالی از حدود ۶۰ سالگی به بعد

۱ - کودکی و نوجوانی تا حدود ۲۰ سالگی

در خاطرات هرقزی پسندیده راجع به تحصیلات خمینی در دوران کودکی چنین میخوانیم:

... امام وقتی به سن ۷ سالگی رسیدند در خمین، برای تحصیل، به مکتبخانه آخوند ملا ابوالقاسم رفتند. آخوند ملا ابوالقاسم یک پیرمردی بود که مکتبخانه‌ای مقابل خانه‌اش داشت و منهم نزد او درس میخواندم. بعد از آن نزد آقا شیخ جعفر رفتند. وی پسر عموی مادر ما بود. معلم دیگر ایشان میرزا محمود افتخارالعلماء نام داشت. اینها درسهای ابتدائی بود...

(خاطرات آیت‌الله پسندیده - محمدجواد مرادی نیا - صفحه ۵۰)

هرچند که اطلاعات و شایعات موجود، در باره آن زمان، مکتب‌رفتهای خمینی را تکذیب نمی‌نماید ولی جریان‌شان بر این مبنا میباشد که چون پدر خمینی در ایام کودکی وی کشته شده و بعد از آن هم کسی که بتواند با تدبیر و یا با قدرت از او سرپرستی نماید وجود نداشته است، لذا وی همه روزه از مکتب فراری میشده و غالباً تا بعد از نیمه شب، با سایر کودکان ولگرد و بی‌سر و پا، در داخل خرابه‌ها و در میان آشغالها به بازی و تفریح میپرداخته و خلاصه اینکه به صورت فردی تربیت‌نندیده و خودرو بار آمده است.

بدیهی است که در میان این قبیل ولگردان انواع فسق و شرارت نیز شیوع داشته است و معمولاً توسط یکدیگر و یا اراذل و اوباش بزرگتر به فساد و تباهی و انجام اعمال ناشایست و ناپسند کشانده میشده‌اند و خلاصه اینکه از انواع زشتکاریها، موردی را نمیتوان مثل زد و مطمئن بود که توسط خمینی در آن دوران انجام نشده باشد.

بطوری که در بالا دیدیم، حاج احمد آقا در مصاحبه با بی‌بی‌سی راجع به دوران کودکی پدرش، و از قول خود او، چنین گفته است:

... ایشان [یعنی خمینی] میگفتند: برادر من، این آقای پسندیده خیلی آدم منظمی بود - خیلی تمیز بود - بقدری تمیز و مودب بود که وقتی بزرگترها او را میدیدند از الاغ پیاده میشدند. اما من نزدیکی‌های شب باید یکی بیاید مرا بگرده، لای این آشغالها - لای این خاک و بِلها و توی جوی و اینها، پیدا کند و ببرد [!]
 ...

حال اگر ما از تمام شایعات موجود در مورد اینکه خمینی در دوران کودکی و نوجوانی فردی ناسازگار و فاسدالاخلاق بوده است، صرف نظر نمائیم آیا بر مبنای همین بیانات مستند حاج احمد آقا به همان نتیجه غیرقابل انکار نخواهیم رسید؟

ما میدانیم که خمینی در اوان طفولیت، پدرش را از دست داده بوده و تا زمانی که در حدود سن ۲۱ سالگی به منظور ادامه تحصیلات مذهبی از خمین خارج شده، تا حدی تحت سرپرستی برادرش هرتضی پسندیده قرار داشته است و این برادر با استفاده از همان تسلطی که به این مناسبت بر خمینی تحمیل میکرده وی را به خواندن بعضی از دروس مقدماتی و تمرین مشق خط وادار ساخته بوده است.

پسندیده ضمن خاطرات خود در مورد تحصیلات خمینی چنین گفته است:

... نزد خودم، منطق، مطول و سیوطی را آغاز کردند [ولی البته میدانیم که ادامه ندادند].

مشق را نیز نزد من انجام میدادند. چون خط نستعلیق من خوب بود، نزد من مشق میکردند. بطوری که خط ایشان با خط من شبیه

بود و این شباهت به اندازه‌ای بود که گاهی اتفاق می‌افتاد، نصف کاغذ را من مینوشتیم و نصف دیگر را به ایشان میدادم، مینوشت و هیچ کس هم متوجه نمیشد که صاحب این خطها دو نفر است...
(خاطرات آیت‌الله پسندیده - صفحات ۵۱/۵۰)

با این ترتیب میتوان گفت که **خمینی** زیبایی خط خود را مدیون برادر بزرگتر خود و به علت ترسی بوده که از تنبیهات وی داشته است.

روز، ماه و سال تولد خمینی

به موجب شناسنامه‌ای که ظاهراً در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۰۴ به شماره ۲۷۴۴ در حوزه ۲ اداره آمار و ثبت احوال خمین برای **خمینی** صادر شده است، سال تولد وی ۱۲۷۹ شمسی (بدون ذکر روز و ماه) میباشد که با سال ۱۹۰۰ میلادی و ۱۳۱۷/۱۸ قمری مطابقت دارد اما به احتمال قوی تولد واقعی **خمینی** چند سالی پیش از این تاریخ بوده است. در سال پیش از وقوع انقلاب نامیمون اسلامی در ایران، یعنی زمانی که هنوز **خمینی** در عراق بسر میبرده ولی پیروزی آن انقلاب شوم را، به علت حمایت یگانگان از آن، بسیار محتمل و نزدیک میدیده، شاید با توصیه‌های دیگران، متوجه لزوم تعیین روز معینی به عنوان روز تولد خود شده است و به پسر بزرگ خود، **مصطفی خمینی**، (که در تاریخ اول آبان ۱۳۵۶ مطابق با ۲۳ اکتبر ۱۹۷۷، ظاهراً به علت زیاده‌روی در نوشیدن مشروب و فساد یافت) و **سید محمود دعائی**، سرپرست فعلی روزنامه اطلاعات، مأموریت داده است که با توجه به اخبار و احادیث اسلامی یکی از جشنهای بزرگ مذهبی شیعیان را که در همان سال مندرج در شناسنامه (یعنی ۱۲۷۹

شمسی) قرار دارد، به عنوان روز تولد وی پیشنهاد نمایند. و چون روز وقوع مناسبت‌های مربوط به تمام جشنهای بزرگ مذهبی شیعیان در ماههای قمری قرار دارد، لذا ظاهراً در آغاز نظرشان این بوده است که، به عنوان نمونه‌ای از تجددطلبی **خمینی**، بدعتی بزرگ در مذهب شیعه به وجود بیاورند، یعنی همینکه یک روز مقدس و محترم را به عنوان سالروز تولد **خمینی** در سال قمری تعیین و اعلام نمودند، از آن به بعد روزی را که در همان سال شمسی ۱۲۷۹ با آن روز مطابقت داشته است، سالروز تولد وی بدانند و در هر سال شمسی آن روز را به عنوان **میلاد مبارک حضرت آیت‌الله خمینی** جشن بگیرند.

با این ترتیب طبعاً هر سال دو جشن میلاد برای **حضرت خمینی** برگزار میشده است، یکی در سال قمری و همراه با جشن بزرگ اسلامی و دیگری در سال شمسی و بطور جداگانه!

این افراد بعد از مدتی بررسی و مشورت با خود **خمینی**، روز تولد **حضرت فاطمه زهرا**، را انتخاب مینمایند و تصمیم میگیرند روز **۲۲ مهر در سال ۱۲۷۹ شمسی** را که با این روز مطابقت دارد، به عنوان روز تولد وی اعلام کنند.

اما، قبل از اعلام این روز به ناگهان متوجه میشوند که روز مزبور با روز تولد **فروح پهلوی**، شهبانوی وقت ایران، مصادف میباشد و فکر میکنند که اگر انقلاب پیروز شود و قرار باشد هر سال در این روز برای **خمینی** جشن تولد بگیرند، آنوقت طرفداران احتمالی **شاه و فروح** در ایران نیز میتوانند به بهانه آن روز برای خود جشنهایی برپا سازند و یا جشنهای مربوط به تولد **خمینی** را به حساب خود بگذارند. عجیب اینکه **یستم جمادی‌الثانی** در سال قبل از آن (۱۲۷۸ شمسی) نیز با **سوم آبان** مصادف

بوده که **چهارم آبان** و روز تولد **محمد رضا شاه پهلوی** را تداعی مینموده است.

در هر حال، بر مبنای دلائلی که **مصطفی خمینی** در ارتباط با تاریخ وقوع حوادث و وقایع مهم اسلامی تهیه کرده و محاسباتی که طبق حساب جمل و پیش‌بینی‌های مربوط به **اعلام ظهور امام زمان** انجام داده بوده است، **خمینی** موافقت مینماید که **بیستم جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ را که مطابق با اول مهر ۱۲۸۱** می‌باشد، به عنوان روز تولد وی اعلام نمایند تا اینکه سن او را هم چند سالی جوانتر نشان دهد.

خمینی با اعلام اینکه روز تولدش با روز تولد **حضرت فاطمه زهرا** مصادف می‌باشد، اولاً، در همان قبل از انقلاب، از نظر روانی در ذهن شیعیان مؤمن یک نوع **حقانیت مذهبی** برای خود به وجود آورد. ثانیاً، موجب گردید که، بعد از انقلاب، هر سال مبلغ بسیار گزافی به نام **مخارج جشنهای تولد حضرت فاطمه زهرا** در بودجه دولت گنجانده شود و به همان نام، اسناد هزینه‌های مربوط به آن تنظیم و وجوه مزبور وصول گردد ولی تمام جشن‌ها به نام **میلاد مسعود حضرت فاطمه زهرا** و **میلاد مسعود حضرت امام خمینی** برگزار شود و ثالثاً، تصادف این دو دروغ، احتمالاً در آینده و بعد از سقوط این رژیم، موجب خواهد گردید که یادآوری هر یک از این دو میلاد دیگری را در ذهن تداعی نماید و حتی طرفداران احتمالی **خمینی** هر سال بتوانند به بهانه **میلاد مسعود حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام**، جشنهایی بر پا سازند و مراسمی را آغاز نمایند و بعد در صورت امکان آن را به تظاهرات ضد دولتی تبدیل کنند.

بعلاوه بطوری که دیدیم، بعد از استقرار رژیم جمهوری اسلامی،

- همین میلاد مشترک حضرت زهرا و حضرت امام خمینی را به عنوان "روز زن" تعیین، و اعلام نمودند تا تمام مراسمی که در رژیم سلطتی در "روز زن" برگزار میشده است و هم‌اکنون نیز در سایر کشورهای جهان در روزی به همین عنوان برگزار میگردد، در این روز **فروخته!** در ایران انجام خواهد گردید.

۲ - دوران جوانی تا حدود ۴۰ سالگی

این نکته قابل تردید نیست که اراذل و اوباش واقعی در هر شهر، یعنی کسانی که به شرارت و چاقوکشی مشهورند و همیشه برای ماجراجویی و دعوا و زد و خورد آمادگی دارند، غالباً از میان همان کودکان ولگرد و بی‌سرپرست و شرور برخاسته‌اند. این افراد اکثراً دارای انحراف جنسی کامل نیستند ولی به علت محدودیتهائی که از همان دوران کودکی برای آنان در رسیدن به جنس مخالف وجود داشته است و محرومیتهائی که همواره در این زمینه مجبور به تحمل آن بوده‌اند و نیز در ادامه تجربیاتی که در دوران کودکی از یک طرف با همبازیها و همسالان خود و از سوی دیگر با ولگردهای بزرگتر داشته‌اند، معمولاً تا پایان عمر به جوانسالان از جنس موافق نیز دل‌بستگی فراوان ابراز میدارند.

این افراد در جوانی معمولاً معشوق پسر میگیرند و یا مثلاً از میان زنان بدنام یکی را به عنوان معشوقه مخصوص خود انتخاب میکنند و بر سر او، به اصطلاح خودشان، غیرت‌کشی میکنند و به دعوا و زد و خورد

میردازند، چاقو میکشند و زخم میزنند و زخم میخورند. دست و پا سر و صورت دیگران را میکشند و دست و پا و سر و صورت خودشان هم شکسته میشود.

حتی گاهی هم بر پسر و یا دختری زیبا ولی نجیب و از خانواده‌ای محترم عاشق میشوند و برای تصاحب معشوق به فعالیت و تظاهر میردازند و موجبات بدنامی وی را فراهم میسازند و در این قبیل مواقع معمولاً از سوی بستگان معشوق یا معشوقه مورد ضرب و شتم قرار میگیرند و کتک میخورند و گاهی هم دست و پا و یا سر و دستشان شکسته میشود.

مرتضی پسندیده ضمن تقریرات خود گفته است که:

‘... امام در سنه ۱۳۳۹ هجری به عراق (اراک فعلی) رفتند...’
 و ‘... با هجرت آیت‌الله حائری از عراق به قم که در رجب ۱۳۴۰ و نوروز ۱۳۰۰ صورت گرفت، امام خمینی نیز به قم رفتند...’
 (خاطرات آیت‌الله پسندیده - همان - صفحه ۵۱)

هر چند پسندیده اشتباه کرده است، و نوروز ۱۳۰۰ با رجب ۱۳۳۹ مصادف میباشد نه با رجب ۱۳۴۰، ولی در هر حال چون خمینی (حداقل و به موجب شناسنامه) متولد ۱۲۷۹ شمسی میباشد، لذا در موقع مهاجرت به اراک و قم (واقامت در حجره دو نفری! در این شهر) در حدود ۲۱ سال از سنش میگذشته است و نمیدانیم که هم‌حجره‌ای وی در آن زمان چه کسی بوده و چه سنی داشته است؟

سخنان آقا سید احمد راجع به دوران جوانی پدرش چنین میباشد:
 ‘... پدرم خیلی شیطان[!] بود. مثلاً ایشان هر دو دستش شکسته - یک پایش شکسته - سرش شکسته - اینها در اثر بازیها و شیطنتهائی بود که آن موقع میکرد...’

البته ما میتوانیم حدس بزنیم که خمینی در موقع عزیمت به اراک و قم از صورت بچه ولگرد خارج شده بوده است ولی نمیدانیم که وی تا چه مدت بعد از اقامت در قم از نظر حجت‌الاسلامهای بزرگتر و سرپرستان مدارس مذهبی قم هنوز خودش "بچه‌طلبه" به حساب می‌آمده و چگونه و از چه زمانی بر سر تصاحب بچه‌طلبه‌های تازه‌وارد به دعوا و غیرت‌کشی و زد و خورد با دیگران پرداخته است و این شکسته شدنهای دستها، پاها و صورت وی، هر کدامشان چند بار، و در کجاها صورت گرفته بوده است؟ ولی در هر حال بدون تردید باید قبول کنیم که هرگاه خمینی در جوانی فردی ماجراجو، ناراحت و به اصطلاح اهل شرارت نبوده و مرتباً به دعوا و زد و خورد با دیگران نمی‌پرداخته، آنهمه سر و دست و پا و صورتش شکسته نمیشده است.

خمینی در سال ۱۳۰۸ شمسی، یعنی در زمانی که در حدود سی سال از سنش گذشته بوده، ازدواج کرده ولی گویا هیچ شعری چه عاشقانه و چه (مانند اشعار خطاب به فاطمی) عارفانه، در مورد همسر خود نسروده است.

اشعاری که از خمینی در آخرین ماههای پیش از انقلاب و یا در اوائل آن، با تخلص هندی، در بین مردم به طور محرمانه دست به دست میگشت، اکثراً به نظر میرسید که راجع به پسران گفته شده باشند هر چند که از چاپ این قبیل اشعار در دیوان اشعار امام خودداری کرده‌اند و ظاهراً بعضی از آنها را نیز توسط محمد حسین شهریار تغییر داده‌اند تا اینکه برای چاپ در دیوان مزبور مناسب شوند، اما باز هم بعضی از آن اشعار پسرپسندانه! به دیوان اشعار خمینی راه یافته‌اند که از جمله آنها غزلهایی است که ذیلاً از هر یک چند بیت نقل میشود:

گلبرگ تر

ای پری روی که گلبرگ توت ساخته‌اند
 ز چه رو قلب ز خارا بتوت ساخته‌اند
پسر خاک بدین حسن و لطافت، عجب است
 ز بهشتی، نه ز خاک پدرت ساخته‌اند
 ثمر خوب‌رخی بوسه شیرین باشد
آخرا ای سرو! برای نعت ساخته‌اند
 (دیوان امام - مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی - چاپ هفتم - صفحه
 ۳۰۳)

دو بیت زیر نیز مطلع و مقطع از یک غزل هفت بیتی میباشد:

آتش فراق

بیدل کجا رود به که گوید نیاز خویش
 با ناکسان چگونه کند فاش راز خویش

...

یا موبدان بگو، ره ما و شما جداست
 ما با ایاز خویش و شما با نماز خویش
 (همان - صفحه ۱۳۲)

ادامه شرح این دوران از زندگی خمینی را نیز با کمک‌گیری از
 خاطرات هرتزی پسندیده آغاز مینمائیم:

"... امام خمینی که در سال ۱۳۳۹ هـ برای تحصیل به عراق - اراک کنونی - رفتند، مطول را نزد مرحوم " شیخ محمد علی بروجردی "، منلق را نزد " حاج شیخ محمد گلپایگانی " ادامه داده و شرح لمعه را نزد مرحوم " آقا عباس اراکی " آغاز کردند..."
(خاطرات مرتضی پستدیده - صفحه ۵۱)

مدت انجام تمام تحصیلاتی که شرح آن در بالا داده شده، چند ماهی بیش نبوده است / زیرا:

"... با هجرت آیت الله حائری از عراق به قم، که در رجب ۱۳۴۰ و نوروز ۱۳۰۰ صورت گرفت، امام خمینی نیز به قم رفتند. در قم مطول را نزد ادیب تهرانی، که اسمش آقا میرزا محمد علی بود ادامه دادند. مقداری از سطوح را نزد مرحوم آقا میرزا سید علی یثربی کاشانی که از علمای بزرگ بود خواندند. تا آخر سطوح را نزد ایشان خوانده و با وی به درس خارج مرحوم آیت الله حائری میرفتند.

عمده تحصیلات امام نزد آقای حائری یزدی بود. در همین حال تحصیل امور معنوی و عرفانی را به طور جدی [!؟] شروع کردند. مرحوم آقا میرزا محمدعلی شاه آبادی نقش استادی امام را در عرفان به عهده داشتند..."

(همان مأخذ - همان صفحه)

چون در حوزه های مذهبی، ثبت نام و امتحان و دادن گواهی نامه مرسوم نمیباشد، لذا هرگاه طلبه ای حتی یک جلسه در درس یکی از مدرسان شرکت داشته باشد، بعداً میتواند خود را از شاگردان و محصلان آن مدرس به حساب بیاورد.

آیت الله عبدالکریم حائری در تاریخ ۱۰ بهمن ۱۳۱۵ (۱۷ ذی قعدة ۱۳۵۵) وفات یافته است و هرگاه ما فرض کنیم که انجام تحصیلات بالا بطور موقت و در یک یا چند جلسه نبوده و خمینی همه آنها را بطور کامل

به انجام رسانده است، باز هم باید قبول نمائیم که تمام آنها کل تحصیلات خمینی محسوب میشوند.

در حالی که ما در همین متن بالا به وضوح میبینیم که ابتدا نوشته شده است:

*** مقداری از سطوح را نزد مرحوم آقا میرزا سید علی یثربی**

کاشانی که از علمای بزرگ بود خواندند.

ولی بعد از آنکه خواسته‌اند این واقعت را عوض کنند و مطلبی

دروغ را جانشین آن بنمایند، جمله زیر را اضافه کرده‌اند:

*** تا آخر سطوح را نزد ایشان خوانده**

و فراموش کرده‌اند که جمله حقیقی و اولیه را از متن حذف

کنند!

خمینی بعد از وفات **آیت‌الله حائری**، با این تصور

خودبزرگ‌بینانه و غلط، که جامع همه علوم معقول و منقول میباشد، تحصیل

را ترک نموده و به تدریس روی آورده است.

مقدمه اول

مطلب زیر را، که قبلاً در صفحات ۵۶ تا ۵۸ کتاب "خاندان امام خمینی" درج شده بوده است، با پوزشخواهی از خوانندگان گرامی، به عنوان مقدمه اول در اینجا تکرار مینماید:

از آن زمان که نام روح‌الله خمینی در ایران بر سر زبانها افتاد، جسته و گریخته شنیده میشد که پدر بزرگ وی از هندوستان به ایران آمده است و او، به اصطلاح، هندی‌زاده می‌باشد. هر چند که این امر فی‌نفسه نمیتوانست برای وی به عنوان عیب یا گناه تلقی گردد و بعلاوه به استناد

دریافت حداقل چهار شناسنامه

شواهد موجود به خوبی نشان میدهد که تاکنون حداقل چهار شناسنامه به شرح زیر برای خمینی صادر شده است:

اول - شناسنامه با نام خانوادگی هندی

پیش از آنکه در مورد شناسنامه‌ای که خمینی با نام خانوادگی هندی داشته است، صحبت شود، بی‌مناسبت نمیداند که دو مطلب را به عنوان مقدمه در اینجا ذکر نماید:

چند مورد شرح حال که قبلاً از خمینی نوشته شده بود قابل اثبات بود. از جمله در جلد دوم کتاب آثار الحجه در صفحات ۴۴ و ۴۵ که در سال ۱۳۷۴ قمری برابر با ۱۳۳۳ شمسی نوشته شده، از جد خمینی به عنوان "السید احمد الهندی" نام برده شده است ولی اکثر مردم ایران آن نسبت را شایعه‌ای کذب میدانستند و بر این گمان بودند که شاه و رژیم سابق به منظور بدنام کردن خمینی چنین اتهامی را بر وی وارد ساخته‌اند. به همین جهت همیشه در تاریخ ۱۷ دی ۱۳۵۶ مقاله جنجال برانگیز و مشهور تحت عنوان "ارتجاع سرخ و سیاه در ایران" در مورد خمینی منتشر گردید، مهمترین مطلبی که مردم قم و مشهد را به خشم آورد و آنان را به بلوا و آشوب کشانید، همین نسبت هندی‌زادگی بود، که در آن مقاله به وی داده شده بود.

اما یکسال و هشت روز بعد از انتشار آن مقاله و ۱۷ روز قبل از بازگشت نامیون خمینی به ایران، یعنی در تاریخ ۲۵ دی ۱۳۵۷ مرتضی پسندیده، برادر بزرگ خمینی (ه)، طی مصاحبه‌ای که در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید، صریحاً اعلام نمود که: "... جد ما آقا سید احمد از اهالی کشمیر بود که در سالهای جوانی خود به ایران مهاجرت کرد..."

با این ترتیب هندی‌زادگی خمینی در نظر همه به عنوان امری مسلم جلوه‌گر گردید و در عین حال به صورت مسئله‌ای عادی و بی‌اهمیت درآمد. از آن به بعد شایعات متعددی یکی پس از دیگری، که بعضی از آنها متکی به مدارک و اسنادی هم بود، در مورد خمینی منتشر شد که از جمله آنها تعدادی غزل عاشقانه با تخلص هندی بود که همگان آنها را جعلی میدانستند و نمیتوانستند انتسابشان را به خمینی باور نمایند اما بعداً صحت انتساب آنها هم به ثبوت رسید، زیرا (با تغییراتی که گویا توسط چند نفر از شعرای وقت، از جمله محمد حسین شهباز، از جهات مختلف در جهت

بهرتر ساختن و عرفانی نمودنشان در آنها داده شده بود (در دیوان امام به چاپ رسیدند و معلوم شد! که تمام آن اشعار عاشقانه جنبه عرفانی داشته‌اند.

اکنون بد نیست که به منظور یادآوری به خوانندگان گرامی مقطع تعدادی از این قبیل غزلیات سروده شده توسط خمینی را که متضمن نخلص هندی میباشند (به نقل از دیوان امام - ناشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی) در اینجا نقل نمایم:

راز عشق تو نگوید " هندی "

چه کنم من که ز رنگش پیداست (ص ۵۰)

همه ایام چو " هندی " سر راهش گیرم

گرچه توفیق نظر در همه ایام نیست (ص ۶۸)

" هندی " این سرود هر چند اوستادی گفته است

مرد این میدان تیم من، گر تو خواهی بود مرد (ص ۷۸)

نرود از سر کوی تو چو " هندی " هرگز

آن مسافر که در این وادی جان منزل کرد (ص ۸۱)

تو شاه انجمن حسن و " هندی " بیدل

هر آنچه هست ز جان خاک بارگاه تو شد (ص ۹۲)

" هندی " ز هند تا به سر کویت آمده است

کی دل دهد به شاهی شیراز و ملک طوس (ص ۱۲۸)

دیگر حدیث از لب " هندی " تو نشنوی

جز صحبت صفای می و حرف می فروش (ص ۱۳۱)

خوشدل از عاقبت کار شو ای " هندی " از آنک

بر در پیر ره از بخت جوان آمده‌ام (ص ۱۳۹)

مخوان حدیث شب وصل خویش را، * هندی *
 که بیمناک ز چشم بد حسودانم (ص ۱۵۶)
 نهال عشقت اندر قلب * هندی *
 به غیر از آه و حسرت بارور نیست (ص ۲۹۹)

مقدمه دوم

اولین قانون مشهور به *سجل احوال* و با *آمار و ثبت احوال*
 در ۱۴ خرداد ۱۳۰۴ (۴ ژوئن ۱۹۲۵) در پنجمین دوره مجلس شورای ملی
 به تصویب رسیده است.

سازمانی که به منظور اجرای این وظیفه تشکیل شده بود،
 بلافاصله به تشکیل ادارات وابسته به خود در مراکز استانها اقدام کرده و از
 آن طریق به تشکیل شعبات اداره آمار و ثبت احوال در تمام شهرستانها و
 روستاهای بزرگ و کوچک پرداخته است.

اما، روحانیون مرتجع و واپسگرا که همواره هر اقدام
 اصلاح طلبانه و مفید را به ضرر خود تصور کرده و به تحریک مردم عامی و
 بیسواد جهت مبارزه و مخالفت با آن مبادرت ورزیده‌اند، در این مورد نیز
 به مردم جاهل چنین تلقین میکرده‌اند که ابراز نام همسر و دختران خود به
 کارمندان اداره آمار و ثبت احوال که همگی مرد و نامحرم میباشند، بر
 خلاف شرع مطهر اسلام است و **رضا شاه** با تصویب این قانون در صدد
 نابودی دین مقدس الهی و اسلام ناب محمدی بر آمده است.

هرفضی پسندیده در تقریرات خود در این مورد چنین گفته است:

حادثه جالبی که به هنگام صدور سجل (شناسنامه) پیش آمد، اعتراض مردم به نوشتن نام زناشیمان بود. مردم علیه [حسین علی] بنی آدم [که جهت اجرای قانون سجل احوال، به خمین رفته بوده است] تظاهرات کردند و تلگراف و شکایت فرستادند که: او آمده و میخواهد اسم زنهای ما را بنویسد. ما اسم زنهای خود را نمی گوئیم. چون گفتن اسم زن و مادر خود به نامهرم جائز نیست.

(خاطرات آیت الله پسندیده - صفحه ۸۶)

البته هورتقی پسندیده اعتراف نکرده است که خود او نیز یکی از تحریک کنندگان مردم و تلقین آن فکر و نظر خنده آور و مسخره به نام دین اسلام! به آنان بوده است و نیز ما میدانیم که در آن زمان نظیر آن تظاهرات در قم و مشهد و بسیاری از شهرهای بزرگ و کوچک دیگر در سر تا سر ایران بر پا شده بوده است.

نظر به اینکه قانون نظام وظیفه (که در آغاز نظام اجباری نام داشته) فقط دو روز پس از تصویب این قانون، یعنی در تاریخ ۱۶ خرداد ۱۳۰۴، به تصویب مجلس شورای ملی رسیده و اجرای آن با اجرای قانون سجل احوال همزمان شده بود، لذا روحانیون، که از تصویب قانون نظام وظیفه، مخصوصاً از اینکه ممکن است طلبه های مدرسه های مذهبی را به سربازی ببرند شدیداً به وحشت افتاده بودند، هم آهنگ و هم زبان با سایر مخالفان و ضا شاه بزرگ از این تقارن بهره برداری کرده و به مردم، و مخصوصاً به افراد عشایر میگفته اند که ضا شاه کافر است و دشمن اسلام میباشد و با تصویب قانون سجل احوال میخواهد که بداند در چه زمانی پسران شما به بیست سالگی میرسند تا بتواند آنان را به سربازی ببرد و به کشتن بدهد.

در هر حال، متعاقب تصویب این دو قانون و به بهانه مخالفت با آنها، شورشهای عظیمی نیز توسط عشایر جنوب به وقوع پیوست که فرو نشاندن آنها با از دست رفتن جان صدها نفر از سربازان دولتی و افراد عشایر عملی گردید.

خوشبختانه قدرت **رضا شاه بزرگ** بر تمام موانعی که این واپسگرایان و سایر مخالفان در مقابل اجرای قوانین مزبور و سایر اقدامات اصلاح طلبانه آن مرد بزرگ ایجاد کرده بودند فائق آمده و آنها را با موفقیت به مرحله اجرا در آورده است.

مدور اولین شناسنامه

در آن زمان مأموران اداره ثبت احوال برای اجرای قانون مورد بحث به خانه‌های مردم مراجعه میکرده‌اند و اظهارات سرپرستان و بزرگان خانواده‌ها را در مورد نام خانوادگی که انتخاب کرده بودند و نیز مشخصات هر فرد خانواده را از نظر نام و سن وی و یا نسبتهای پدر و مادری و یا زن و شوهری که با سایر افراد خانواده داشته است، یادداشت مینموده‌اند.

اینان چند روز بعد به آن خانه مراجعت میکردند و شناسنامه‌های صادر شده برای اعضای آن خانواده را تحویل میدادند.

معمولاً مأموران ثبت احوال صورتی که حاوی تعداد زیادی نام خانوادگی بود، به همراه داشتند و کسانی که در زمان مراجعه مأموران، هنوز نام فامیل مناسبی برای خود انتخاب نکرده بودند، میتوانند از بین آنها نامی را به این منظور انتخاب کنند.

ضمناً همین مأموران، فهرست دست‌نویسی، که آن را بر حسب حروف الفباء تنظیم کرده بودند، از اسامی خانوادگی که قبلاً در قلمرو ثبت احوال آن حوزه داده شده بود، در اختیار داشتند و از قبول نامهای خانوادگی که در آن فهرست بود برای دیگران خودداری میکردند، ولسی در هر حال پاسخ قطعی در این مورد بعداً به متقاضیان داده میشده است.

یعنی چند روز بعد که میبایست مأموران برای دادن شناسنامه‌های صادره به اعضای خانواده‌ای مراجعه کنند، گاهی به اطلاع آن افراد میرسانده‌اند که نام فامیل انتخابی آنان قبلاً در قلمرو ثبت احوال آن حوزه توسط فردی دیگر گرفته شده است و آنان مجبور میباشند که نام دیگری را انتخاب کنند. با این ترتیب، اینکه **موتضی پسندیده** در تقریرات خود (صفحه ۸۶) مدعی شده که ابتدا وی میخواست است نام **مصطفوی** را به عنوان نام فامیل خود انتخاب کند ولی به وی گفته‌اند که: **"شما باید اسامی بگذارید که در ایران نباشد، مصطفوی ممکن است در جانی وجود داشته باشد"** کاملاً اشتباه میباشد.

ضمناً لازم است یادآوری نماید که اگر در یک شهر فردی از اعضای یک خانواده در زمان مراجعه مأموران اداره آمار و ثبت احوال در آن خانه و یا حتی در آن شهر حضور نداشته و بطور موقت به جای دیگری رفته بوده است، باز هم قانوناً عضو آن خانواده محسوب میشده و سرپرست خانواده و یا بزرگترین فرد حاضر، مشخصات وی را به مأموران مذکور اعلام مینموده و برای وی شناسنامه دریافت میکرده است.

(در اینجا بد نیست به صورت معترضه مطلبی ظاهراً عجیب ولی واقعی را به استحضار خوانندگان گرامی برساند و آن اینکه طلبه‌هایی که از اهالی مراکز مذهبی نیستند و از نقاط دیگری برای تحصیل علوم دینی به آن مراکز میروند، برای اینکه از گرفتن روزه واجب و خواندن نماز کامل

معاف باشند، کلامی شرعی درست کرده‌اند و آن نیت سکونت غیردائم و نامعین در آن مراکز می‌باشد، با این ترتیب ولو اینکه اقامت هر طلبه در آن مرکز دینی سالها هم به طول بیانجامد میتواند هرگز روزه نگیرد و همواره نیز نماز خود را به صورت قصر و شکسته بخواند

برای اینکه خوانندگان گرامی این امر عجیب را باور نمایند عین مسئله‌های مربوط به آن را از اولین رساله توضیح المسائل خمینی نقل مینماید.

- قبلاً توضیح میدهد که این اولین رساله ایشان دارای ۵۱۱ صفحه میباشد که تا صفحه ۴۸۰ آن اختصاص به مسائل شماره‌دار دارد و نظر خمینی در مورد ۲۸۹۰ مسئله فرضی شرعی بیان شده است و از صفحه ۴۸۰ به بعد ظاهراً پاسخهایی را درج کرده‌اند که وی به سؤال‌کنندگان واقعی داده بوده است. این سؤال و جوابها شماره ندارد :

مسئله ۱۳۳۰ - [انسان] اگر قصد دارد در محلی که وطن اصلی‌اش نیست مدتی بماند و بعد به جای دیگر رود، آنجا وطن او حساب نمیشود.

مسئله ۱۳۳۱ - تا انسان قصد ماندن همیشه‌گی [؟] در جایی که غیر وطن اصلی خودش است نداشته باشد وطن او حساب نمیشود، مگر آنکه بدون قصد ماندن، آنقدر بماند که مردم بگویند اینجا وطن اوست.

[البته در مسئله بالا، منظور آقای خمینی، از کلمه همیشه‌گی همان همیشه‌گی به معنای دائم بوده است ولی ایشان نمیدانسته‌اند که در این کلمه، حرف (ه) باید تبدیل به (گ) بشود و نوشتن آن به صورت همیشه‌گی غلط است. در هر حال همین یک کلمه را میتوان به عنوان نمونه‌ای از میزان سواد ایشان در زبان فارسی به حساب آورد]

مسئله ۱۳۳۳ - در غیر وطن اصلی و وطن غیر اصلی که ذکر شد در جاهای دیگر اگر قصد اقامت نکند نمازش شکسته است چه

ملکی در آنجا داشته باشد یا نداشته باشد و چه در آنجا شش ماه مانده باشد یا نه *

(رساله توضیح المسائل امام خمینی - صفحه ۲۱۶)

* **سوال - طلاب قم** که در قم به قصد مدت غیر معین مانده‌اند اگر هفته‌ای یک مرتبه مسافرت کنند قصد اقامت آنها بهم می‌خورد یا آنکه این اشخاص چون قصد مدت غیر معین نموده‌اند وطن آنها محسوب می‌شود و نماز آنها تمام است؟

جواب - وطن محسوب نیست و نماز آنها قصر است، مگر قصد اقامت کنند.

سوال - آیا مراد از اعراض از وطن آن است که دیگر بنا بر ماندن نداشته باشد یا آنکه بکلی قطع علاقه کند و املاک خود را بفروشد؟

جواب - اعراض از ماندن کافی است. لازم نیست ملک خود را بفروشد لکن باید بنا بر عدم عود داشته باشد.

(رساله توضیح المسائل امام خمینی - همان - صفحه ۴۸۹)

با این ترتیب با اینکه در خمین در هنگام مراجعه مأموران تنظیم و صدور شناسنامه به خانۀ خمینی، وی به عنوان طلبه در قم بسر می‌برده است ولی چون هنوز خود او و افراد خانواده‌اش سکونت وی در قم، در یک حجره دو نفری در یک مدرسه مذهبی، را موقتی میدانسته‌اند به همین جهت هرتقی پسندیده، برادر بزرگتر وی که سرپرست خانواده هم محسوب می‌شده برای وی در خمین شناسنامه گرفته است. حال ببینیم هرتقی پسندیده در این مورد چه گفته است:

* **چگونگی انتخاب نام خانوادگی امام و جرادراختشان - در**

سال ۱۳۰۴ شمسی از طرف اداره آمار و ثبت احوال به خانۀ ما آمدند و قرار شد نام فامیل برای ما انتخاب بشود.

رئیس اداره آمار " حسینعلی بنی آدم " که از اشخاص بسیار فهمیده و متدین و خوش سابقه بود به من گفت: بایستی نام فامیلی

انتخاب بکنی و نامی را انتخاب کنی که در ایران کسی نگرفته باشد. چون ممنوع است.

ما خواستیم بر مبنای نام پدرمان، فامیلی "مصطفوی" را انتخاب کنیم. گفتند: نمی‌شود. بنا بر این من هندی را انتخاب کردم و اخوی کوچتر ما سید نورالدین نیز همین لقب را پذیرفت.

بعداً چون فامیل هندی شبهه وابستگی به انگلیسها را پیش می‌آورد گفتند [کی گفت؟]: که این فامیلی را عوض کنید. منمهم با این کار موافقت کردم. ما فامیل احمدی (فامیل دانی ما) را پیشنهاد کردیم. گفتند: نمی‌شود. ضمناً عربی هم نباید باشد.

من پنج یا شش اسم فارسی نوشتم و به تهران فرستادم. در تهران از بین آنها، نام پسندیده را انتخاب کردند. بنا بر این نام برادر دیگرمان همان هندی ماند و نام امام هم که از اول مصطفوی بسود. ما سه برادر، سه فامیل متفاوت پیدا کردیم.

(خاطرات آیت‌الله پسندیده - صفحات ۵۳/۵۴)

در هر حال، شواهد موجود نشان میدهند که اولین شناسنامه‌ای که در خمین، توسط هرتزی پسندیده، برای خمینی صادر شده بوده، دارای نام خانوادگی "هندی" بوده است.

در صفحه ۱۳۴ کتاب خاطرات هرتزی پسندیده رونوشت نامه‌ای به تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۹ خطاب به هرتزی هندی درج شده است و این امر میرساند که تا این تاریخ هنوز این شخص دارای نام خانوادگی هندی بوده است.

در هر حال، ما بر مبنای تقریرات هرتزی پسندیده (صفحه ۵۱) میدانیم که خمینی در سال ۱۳۳۹ ق. (۱۲۹۹ ش.) برای انجام تحصیلات مذهبی ابتدا به اراک رفته و بعد از آنکه شیخ عبدالکریم حائری درنوروز سال ۱۳۰۰ شمسی (که در همان سال قمری قرار داشته) از اراک به قم مهاجرت کرده، وی نیز به دنبال وی به قم رفته بوده است.

دوم - شناسنامه با نام خانوادگی موسوی

خمینی در قم

همواره در حوزه‌های مذهبی و یا، به اصطلاح مذهب‌یون، **مواکمز علمی**؛ چنین مرسوم بوده است که غالباً هر طلبه تازه‌وارد با افزودن "بای نسبت" به انتهای شهر محل تولد خود، نام به دست آمده را شهرت خود قرار میداده و این شهرت را تا پایان عمر برای خود حفظ میکرد است.

یکی از چند دلیل برای این امر آن بوده است که طلبه‌ها همواره به اهالی محل و دیگران یادآوری نمایند که ما از اهالی شهر یا روستای دیگری میباشیم تا اینکه دیگران آن طلبه‌ها را به عنوان اهالی محل تصور ننمایند و آنان، به شرحی که در بالا ذکر شد، شرعاً بتوانند از گرفتن روزه و خواندن نماز بطور کامل معاف باشند.

خمینی نیز که چند سال پیش از تصویب قانون ثبت احوال از خمین (ابتدا) به اراک و (بعد) به قم رفته بوده، در آغاز، به همین ترتیب رفتار کرده و در قم به **خمینی** شهرت یافته بوده است و بطوری که تمام شواهد موجود نشان میدهد وی بعد از اجرای قانون ثبت احوال در قم نیز، مانند یکی از ساکنان آن شهر، شناسنامه دیگری با نام خانوادگی "موسوی **خمینی**" دریافت داشته است.

مُهری که **خمینی** چندی پس از گرفتن این شناسنامه برای خود تهیه کرده بوده و آن را تا پایان عمر در اختیار داشته، دارای سجع *
روح‌الله موسوی* بوده است. **خمینی** بعد از رسیدن به مقام مرجعیت تقلید

نیز همان مهر را بکار میبرده است و گمان میکنم که اغلب خوانندگان گرامی نقش آن را در زیر تعدادی از نامه‌ها و فتوهای وی دیده باشند.



بنا بر آنچه که در بالا ذکر شد، خمینی تا پایان عمر، ابتدا در بین سایر طلبه‌ها و آشنایان و سپس در میان سایر مردم قم با همان نام "روح‌الله خمینی" شهرت داشته ولی در مکاتبات رسمی و امضاءداری که از وی تا قبل از سال ۱۳۴۱ ش. در دست می‌باشد، وی خود را "روح‌الله موسوی" مینامیده است.

بعد از تبعید رضا شاه بزرگ از ایران، نیز که خمینی در صف پیروان آیت‌الله کاشانی، به مبارزات سیاسی روی آورده و هر هفته چند روز به این منظور به تهران می‌آمده است، دیگران وی را به نام "حجت‌الاسلام موسوی" میشناخته‌اند و غالباً او را تنها به عنوان "آقای موسوی" مخاطب قرار می‌داده و یا راجع به وی گفتگو میکرده‌اند.

از سال ۱۳۴۱ به بعد که خمینی شخصاً، به عنوان یک رهبر سیاسی-مذهبی در صحنه سیاسی ایران ظاهر شده است، تا پایان عمر همواره خود را "روح‌الله الموسوی الخمينی" نامیده، همین نام را در زیر تمام مکاتبات خود نوشته و حتی همه امضاهای وی بطور کامل هر سه کلمه مزبور را در بر داشته است.

سوم - شناسنامه با نام خانوادگی مصطفوی از گلپایگان

مجله " پاسدار اسلام " در شماره‌های ۸۴ (سال هفتم) و ۸۶-۸۸ (سال هشتم) مطالبی تحت عنوان " تاریخچه خاندان حضرت امام - از زبان آیت‌الله پسندیده " درج کرده است.

یکی از دوستان نویسنده از تمام صفحاتی که در آن سه شماره به این مطالب اختصاص داشته، فتوکی تهیه کرده و آنها را در اختیار این نویسنده قرار داده است که متأسفانه این صفحات حاوی تاریخ انتشار آنها نمیباشد ولی با توجه به شهرت مجله در ایران، گمان نمی‌رود که این امر در جهت دسترسی علاقمندان به شماره‌های مزبور مانعی ایجاد نماید.

در صفحه ۲۷ شماره ۸۶ آن مجله در مورد شناسنامه خمینی از قول پسندیده چنین نوشته شده است:

' در شناسنامه امام که شماره‌اش ۲۷۴۴ میباشد، تاریخ تولد ایشان ۱۲۷۹ شمسی ذکر کرده ولی در واقع ایشان در روز بیستم جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ قمری متولد شده‌اند.

گرچه در کتاب جنات‌الخلود ۱۸ جهادی‌الذاتی نوشته شده است که ولایت این اشتباه است. پس امام در روز بیستم جمادی‌الثانی هجری قمری چشم به جهان گشوده‌اند.
نام خانوادگی: مصطفوی نام پدر: آقا مصطفی نام مادر: خانم **هاجر**

این مطالب شناسنامه‌ای در گلپایگان به وسیله جعفری‌نژاد، رئیس آمار اداره ثبت گلپایگان صادر شده است و سال صدور شناسنامه ۱۳۰۵ شمسی بوده است.

در کتاب "خاطرات آیت‌الله پسندیده" نیز مطلب بالا به شرح زیر مورد تأیید قرار گرفت است:

"کودکی و تحصیلات امام خمینی - حضرت آیت‌الله العظمی

آقای روح‌الله خمینی، مطابق شناسنامه‌ای که الان به شماره ۲۷۴۴ موجود است در تاریخ ۱۲۷۹ شمسی متولد شده‌اند ولی در واقع حضرت امام در ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ متولد شده و خود ایشان هم این تاریخ را قبول دارند[!].

در شناسنامه، نام خانوادگی، به نام مصطفوی ذکر شده است. پدر به نام آقا مصطفی و مادر به نام خانم هاجر.

این شناسنامه در گلپایگان به وسیله جعفری‌نژاد، رئیس اداره آمار [و] ثبت [احوال] گلپایگان صادر شد.

زمان تولد امام، شناسنامه مرسوم نبود. در سال ۱۳۰۴ برای ایشان شناسنامه صادر شده است. (صفحه ۵۰)

این نویسنده متحیر است و نمیداند که بسیاری از آگاهی‌های مرتضی پسندیده راجع به برادرش خمینی را باید به عنوان بیانات یک نفر دشمن دانا تلقی نماید و یا اینکه آنها را از سوی یک دوست نادان به حساب بیاورد؟

خمینی در تمام مدتی که در ایران بسر میبرد، همواره حرمت این برادر بزرگتر را نگه میداشته و احترامات لازم را نسبت به وی رعایت میکرده است حتی وی در بسیاری از نامه‌هایی که در هنگام تبعید در عراق، به پسر خود احمد در قم نوشته، سفارش کرده است که به او توجه کنند و از بروز ناراحتی و افسردگی در وی جلوگیری نمایند.

مرتضی پسندیده تا حدود یک ماه پیش از بروز انقلاب شوم اسلامی نیز از بزرگان انقلاب و از سرکردگان فعال آن محسوب میشده است. نویسنده این سطور در اولین ماههای بعد از انقلاب نامه‌ای را

مشاهده کرد که یکی از کارگران شرکت ملی نفت ایران به آقای حسن فزیه، مدیر عامل آن شرکت نوشته و ضمن آن خدمات ارزنده خود به انقلاب را برای او شرح داده بود. یکی از خدمات این کارگر آن بود که او در ایامی که کارگران شرکت نفت در تهران در اعتصاب بودند، به منظور کسب تکلیف و راهنمایی به خدمت هرقضی پسندیده رفته بوده است و این آقای پسندیده، بدون هیچگونه درخواستی از سوی این کارگر، مبلغ صد هزار تومان (آری صد هزار تومان پیش از انقلاب) به او داده و از او خواسته بوده است تا بین همکاران اعتصابی خود که احیاناً ممکن است نیازمند باشند تقسیم نمایند.

البته این کارگر در آن نامه مدعی شده بود که این خدمت را به خوبی به انجام رسانده است و با بررسیهایی که این نویسنده متعاقب مشاهده این نامه به عمل آورد، با تعجب متوجه گردید که نه تنها این کارگر نظایر متعددی داشته، بلکه آقای پسندیده نظیر این وجوه را به تعدادی از کارمندان و کارگران اعتصابی سایر سازمانها نیز پرداخت کرده بوده است.

نمیدانم که آیا خوانندگان گرامی میتوانند با این ترتیب میزان وجوهی را که بدون حساب و کتاب فقط در اختیار همین آقای پسندیده بوده است، حدس بزنند؟

ولی ظاهراً آقای پسندیده از همان ابتدا با دخالت افراد معمم و روحانیون در امور کشوری و لشکری و تصدی مشاغل مهم دولتی توسط آنان به شدت مخالفت میورزیده که این امر برخیزنی و سایر آخوندهائی که در گذشته حتی خواب رسیدن به جاه و مقام و مال و منال را هم نمیدیدند و به ناگهان همه چیز را در دسترس خود مشاهده کرده بودند،

بسیار ناگوار می‌آمده است. این نویسنده در همان سالهای اول انقلاب، قصیده‌ای با ۶۱ بیت در این رابطه سروده است که ذیلاً ۶ بیت از آن را بطور نمونه نقل مینماید:

مرده‌خواران گدا تا معتبر گردیده‌اند
دیگر از یاد خدا هم بی‌خبر گردیده‌اند
تکیه بر جای شهنشاهان ساسانی زدند
این گدا عمامه‌داران تاجور گردیده‌اند
تخت و تاج این اراذل منبر و عمامه بود
حالیا دارای تخت و تاج زر گردیده‌اند
این مگسهای کسیف از مستراح اجتماع
وارد دنیای چون شهد و شکر گردیده‌اند
جای اینان در مساجد بود و قبرستان شهر
حالیا در کاخ و ویلا مستقر گردیده‌اند
سالها در دشت دین بودند گردآلود فقر
حالیا در بحر ثروت غوطه‌ور گردیده‌اند

...

در هر حال، ظاهراً خمینی از حدود یکی، دو ماه پیش از وقوع انقلاب با هرتضی پسندیده، به اصطلاح سرسنگین میشود و از همان راه دور به وی اطلاع میدهد که چون خسته شده است بهتر است فعلاً استراحت نماید، یعنی به نحوی تقریباً محترمانه به او دستور میدهد که دیگر از هر گونه دخالت در امور خودداری نماید و این امر بر این شخص بسیار گران می‌آید.

بطوری که قبلاً ذکر شد، هرتضی پسندیده ۱۷ روز قبل از بازگشت نامیون خمینی به ایران، یعنی در تاریخ ۲۵ دی ۱۳۵۷ طی مصاحبه‌ای که در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید، صریحاً اعلام نمود که:

... جد ما آقا سید احمد از اهالی کشمیر بود که در سالهای جوانی خود به ایران مهاجرت کرد ...

این بیانات افشاگرانه، که درست چند روز قبل از بازگشت خمینی به ایران ابراز شده بود، تا اندازه‌ای به منزله آبی سرد به حساب می‌آمد که بر آتش احساسات پرشور و تعصب‌آمیز بسیاری از مردم پاشیده شد و شاید موجبات افزایش ناراحتی و گله‌مندی خمینی را نیز فراهم ساخته بوده است.

اظهارنظرهای خیرخواهانه بعدی و نصایح بسیار تلخ مرتضی پسندیده به خمینی موجب شده است که وی بنا به دستور صریح خمینی خانه‌نشین شود و از انجام هر نوع مصاحبه و بیان هر نوع اظهار نظر به رسانه‌های گروهی ممنوع گردد.

نصیحت‌نامه شکوه‌آمیز و پراعتراض زیر که در تاریخ ۲۵ شوال ۱۴۰۳ (۱۵ مرداد ۱۳۶۲)، از سوی مرتضی پسندیده به خمینی نوشته شده است نشان‌دهنده عظمت و عمق ناراحتی‌هایی می‌باشد که این برادر بزرگتر از برادر کوچکتر خود داشته است و در عین حال سندی غیر قابل‌انکار از جنایاتی بشمار می‌رود که به دستور خمینی به انجام میرسیده است.

(با تشکر از جناب آقای اسدالله هرونی، مدیر محترم رادیوی صدای ایران، که سند زیر را در اختیار اینجانب قرار دادند و نیز بنا بر توصیه ایشان اعلام مینمایم که ایشان سند مزبور را از اسناد جمع‌آوری شده توسط قای ولی‌زاده اقتباس کرده‌اند):

نقل از نصیحت‌نامه مرتضی پسندیده به روح‌الله خمینی:

ناله‌ها از هر سو به گوش میرسد و نفرین‌اش به ارباب عمائم عالمی را گرفته است. بر اساس آنچه هر روز مشاهده میکنیم و آن چیزهایی که به گوش ما میرسد و خودمان احياناً در جریان آن قرار میگیریم، مردم هر ساعت دست به آسمان دارند و آرزوی بازگشت اوضاع گذشته را میکنند.

ایا این ناله‌ها را شما میشنوید؟ یا ماشاءالله با حصاری که به دور شما کشیده‌اند، شما هم حکایت آن چوپان را دارید که گرگ به گله‌اش زده بود ولی او بی‌خبر مشغول دوشیدن میش میسرورد علاقه‌اش بود و هیچ از جای نجنبید تا لحظه‌ای که گرگ سراغ خودش آمد. اول میش او را به پنجه‌ای درید، بعد هم خودش را ...

روزی که در خمین به دستور حزب جمهوری و با تمهید و توطئه‌ای که گمان ندارم بدور از اطلاع شما بوده، عمادیه از سر من کشیدید و از هیچ اهانتی ابا نکردند، من ذره‌ای گلابه نکرده‌م. که روزگار جدمان پیش چشم بود.

روزی که آن سید بیچاره را که فقط قصد خدمت داشت و خود شما صد بار گفته بودید از فرزند به من نزدیکتر است، با آن افتضاح از ریاست جمهوری خلع کردند و یک بدبخت بدعاقبت را که اداره یک کاروانسرا هم از عهده‌اش بر نمی‌آید به ریاست جمهوری این مملکت بزرگ و معتبر تعیین کردند، به شما گفتم این شیاطین قصد دیگری دارند و میخواهند از این عروسک برای اجرای مقاصد خود استفاده کنند.

اما شما به عوض گوش دادن به این حرفهای مصلحانه رو در هم کردید و حتی حرمت برادر بزرگ را هم رعایت نمودید.

من که مثل عقیل بن ابوطالب مال و جاه و مقام نخواسته بودم که شما حکم به داغ کردن دلم دادید و سر پیری اهانتی به من روا داشتید که در زمان شاه هم کسی جرئت اعمال آن را نداشت.

روزی که دستور دادید همه صندوقها را به نام علی آقا خامنه‌ای باز کنند، من و دو سه آدم دلسوز که حد اقل یکیشان، یعنی شیخ علی آقا تهرانی بیست سال شاگرد خاص و مورد محبت شما بود، به شما نوشتیم که این انتخاب ایران را بر باد میدهد، گوش نکردید و حالا میبینید آنچه نباید میدیدید.

اینهمه خونها ریخته شد، اینهمه جنایات وقوع پیدا کرد که از ذکر آن به خود میلرزم که مبادا قطره‌ای از این خونها به سبب اخوت من و شما دامن مرا بگیرد، فقط برای اینکه شما به جای گوش سپردن به آنها که هم به اسلام و هم به ایران علاقمند بودند، گوش به شیاطین دادید.

شما چگونه بر مسند ولایت مینشینید، از آدمهای بدنامی مثل رفسنجانی و مشکینی و صانعی و جلادانی مثل آن شیخ بدکاره گیلانی و موسوی تبریزی و دهها و دهها آدم خبیث و بدعهد را قدرت و مقام میدهید، آنوقت سادات عالیقدری را مثل **حاج آقا حسن قمی**، سبط آن افتخار ازلی تشیع، **حاج آقا حسین قمی**، طاب‌ثراه و **آقای حاج سیدکاظم شریعتمداری**، مرجع برحق شیعه مولاعلی را به آن خفت خانه‌نشین میکنید و مرجعیت را از آنها سلب میکنید، از آنها که خود با اشک و ناله‌های من بیست سال پیش حکم مرجعیت شما را امضاء کردند و به شاه دادند تا از توهین و آزار شما معاف شود.

شما خود بهتر از هر کسی میدانید که من از ابتدا با مداخله روحانیون در امور کشوری و لشگری مخالف بودم و به شما گفتم وقتی ما مصدر کار شویم اگر کارها مطابق خواست مردم نباشد همه نفرت متوجه ما خواهد شد و در نهایت اسلام ضرر خواهد دید. آیا امروز نتیجه‌ای بجز این حاصل شده است؟ این مردمی که در راه اسلام از جان میگذشتند و در زمان شاه از فکلی و بازاری و دانشجو و زن و مرد شعائر دینی را محترم میداشتند، امروز نه به دین توجهی دارند و نه برای شعائر دینی ارزشی قائلند. آنها میگویند اگر دین این است که اولیای جمهوری اسلامی اعمال میکنند، بهتر است ما کافر باشیم و اصلاً اسم مسلمان روی ما نباشد. با سیاستهای غلط جمعی منبری و مدرس که از اداره خانه خودشان هم عاجزند، امروز ایران به نهایت ذلت و خواری در دنیا افتاده است. حتی یک دوست برای ما باقی نمانده است. من با چند روحانی شیعه پاکستانی اخیراً حرف میزدم آنها از وضع ایران گریه میکردند و میگفتند در کشور ما سابق شیعه مقام و ارزشی داشت ولی حالا تا ما اسم تشیع را می‌آوریم، میگویند لابد مثل ایران.

آقای حاج آقا صدر به من میگفت مردم لبنان، که در غیبت **آقا موسی صدر**، چشم به ایران داشتند امروز خیلی از ما زده شده‌اند. این چه معنا دارد که ما اسلحه از اسرائیل بخریم و بعد از جنگ با اسرائیل و تحریر جنوب لبنان سخن بگوئیم.

بنده در مورد جنگ و مسائل آن حرف نمی‌زنم که خود مثنوی هفتاد من کاغذ است، فقط می‌گویم آیا به گوش شما نمی‌رسد که بعضی از نورچشمی‌ها چه دست‌اندازیها به بیت‌المال مسلمین به اسم جنگ و کمک به جنگ‌زدگان کرده‌اند.

بیش از سه ماه است بنده برای دیدن شما وقت خواسته‌ام ولی دفتر شما مرتب می‌گویند وقت ندارید. آنوقت هر روز ملای فسلان ده و دادستان بهمان قصبه را به حضور می‌پذیرید، چون لابد بجز مدح و ثنا نمی‌گویند و بدبختانه شاید چون خداوند تبارک به من لسان مداحی نداده حتی باید از برادر خود محروم بمانم.

بنده گمان دارم که با ارسال این نامه لابد تضییقات و گرفتاری‌ها برای ما بیشتر خواهد شد ولی چون چند روزی است که حس میکنم هر لحظه ممکن است حق تعالی آرزویم را اجابت کند و اجازه ترک این جهنم فانی را مرحمت فرماید، لذا به عنوان وصیت یا توصیه و یا خداحافظی برادری با برادرش این جملات را نوشتم.

شما وصیت‌نامه مینویسید و بعد از خود جانشین تعیین می‌کنید، پس چرا یکباره اسمش را نمی‌گذارید سلطنت اسلامی به جای جمهوری، مگر رسول اکرم جانشین توی وصیت‌نامه تعیین کرد؟ بجز اینکه **هولا علی** را که معصوم و منتخب الهی بود به مردم عرضه داشت. شما کدام معصوم را در اطرافتان می‌بینید؟ **شیخ علی منتظری** را که به اندازه یک مدرس ساده هم قدرت درک و فهم ندارد؟ **شیخ علی هشکینی** را که کراهت نفس او کاملاً از منتظرش هویدا است؟ بله کدام معصوم را دیده‌اید؟

۱۴ قرن مردم تشخیص می‌دادند که کدام مرجع اعظم است و کدام یک از علماء قابل احترام و اعتماد.

حال روزنامه‌ها یک روزه یک شیخ را **آیت‌الله‌العظمی** میکنند و دیگری را **افقه‌الفقها**.

آن شیخ **گیلانی جلال**، آیت‌الله میشود و دسته دسته ثقه‌الاسلام و حجه‌الاسلام از کارخانه حکومتی بیرون می‌آیند.

اسمش را هم گذاشته‌اند حکومت جمهوری اسلامی، و مسرورید که حکم خدا را در زمین جاری کرده‌اید؟

خوشا به سعادت آنها که همان روزهای نخست رفتند و ایسن روزها را ندیدند.

من نیز دیر و زود میروم، تنها وحشت من برای شما است. خداوند همه را به راه راست هدایت کند.

۲۵ سوال ۱۴۰۳ قمری

قم - مرتضی پسندیده

کتابی است به نام جنات الخلود که شخصی به نام میرزا محمد رضا اصفهانی در بین سالهای ۱۱۲۵ تا ۱۱۲۸ هجری قمری، در اصفهان، به نام شاه سلطان حسین صفوی تألیف کرده است.

ظاهراً سید مصطفی هندی، پدر خمینی یک جلد از این کتاب را در اختیار داشته و تاریخ وقایع مهم در زندگی خود، از جمله تاریخ تولد خمینی و سایر فرزندان خود را در پشت اولین صفحه داخل آن یادداشت کرده بوده است و قاعدتاً این کتاب باید هم‌اکنون در اختیار یکی از فرزندان مرتضی پسندیده باشد.

حال این سؤال پیش می‌آید که آیا هنگامی که مرتضی پسندیده در متن اول بالا در مورد تاریخ تولد خمینی گفته است:

... در واقع ایشان در روز بیستم جمادی الثانی ۱۳۲۰ متولد شده‌اند، گرچه در کتاب جنات الخلود ۱۸ جمادی الثانی نوشته است ...

آیا منظورش دادن این آگاهی به دیگران نبوده است که سند کتبی و مؤثق ما در مورد تاریخ تولد واقعی خمینی، در پشت صفحه اول کتاب جنات الخلود، ۱۸ جمادی الثانی می‌باشد؟

و نیز هنگامی که در بالا، در متن دوم، در مورد تاریخ ۲۰ جمادی الثانی گفته است که: خود ایشان هم این تاریخ را قبول دارند!!! آیا

منظورش این نبوده است که این تاریخ تولد، واقعی و مورد قبول من نیست، بلکه خود خمینی آن را قبول کرده است!

در هر حال به موجب این هر دو متن، شناسنامه دیگری برای خمینی در اداره آمار و ثبت احوال گلپایگان و توسط جعفری نژاد، رئیس آن اداره صادر شده بوده است. ولی در یک متن، تاریخ صدور شناسنامه ۱۳۰۵ و در دیگری ۱۳۰۴ ذکر شده است، که بنا به دلایلی که بزودی به استحضار خوانندگان گرامی خواهد رسید، تاریخ دوم اشتباه می باشد.

چهارم - شناسنامه جعلی با نام خانوادگی مصطفوی از خمین

از آنچه که بالا ذکر شد به خوبی میتوان دریافت که خمینی تا زمان وقوع انقلاب اسلامی دارای سه شناسنامه با سه نام خانوادگی متفاوت بوده است، یکی شناسنامه‌ای که برادرش هرقضی پسندیده در ۱۳۰۴ شمسی در خمین، با نام خانوادگی هندی، برای او گرفته بوده و دیگری شناسنامه‌ای که خود وی در قم با نام خانوادگی موسوی خمینی برای خود گرفته بوده است.

ظاهراً بعد از آنکه به خمینی و برادرانش گفته شده است که نام خانوادگی هندی شبهه وابستگی به انگلیسیها را ایجاد مینماید، هرقضی نام خانوادگی پسندیده را انتخاب کرده، ولی خمینی، با برادرش به گلپایگان رفته اند و چون در آن شهر هنوز کسی نام خانوادگی مصطفوی را انتخاب نکرده بوده است لذا با تظاهر به اینکه خمینی از اهالی آن شهر می باشد،

موفق شده‌اند که شناسنامه سوم را با این نام خانوادگی از آن شهر دریافت کنند.

شناسنامه اول توسط حسینعلی بنی‌آدم، رئیس اداره آمار و ثبت احوال خمین، و شناسنامه سوم توسط جعفری‌نژاد، رئیس اداره آمار و ثبت احوال گلپایگان، صادر شده بوده است.

بعد از انقلاب شوم اسلامی که خمینی به صورت قدرت بی‌رقیب در صحنه سیاسی ایران ظاهر گردید، شاید بهتر آن بود که وی بی‌سر و صدا شناسنامه صادره از خمین را نابود سازد و شناسنامه صادره از گلپایگان با نام خانوادگی مصطفوی را مورد استفاده قرار دهد ولی وی ترجیح داده است که تمام سوابق هندی بسودن خود در خمین و سوابق موسوی خمینی خود در قم را نابود سازد و آنها را به مصطفوی تغییر دهد.

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۴ در نمایشگاه بزرگ کتاب که در تهران در محل نمایشگاه‌های بین‌المللی ایران تشکیل گردید، در یکی از سالنهایی که محل غرفه‌های کتابهای فارسی بود، درست در مقابل محل ورود تماشاچیان، پوستر بسیار بزرگی به دیوار نصب شده بود که تصویر صفحه اول شناسنامه خمینی را نشان میداد.

اینجانب، نویسنده این سطور، شخصاً مطالب مندرج در آن صفحه را یادداشت کردم که عیناً آنها را به استحضار خوانندگان گرامی میرسانم:

۱۳۵۱۴ الف

نام سید روح‌الله شماره شناسنامه ۲۷۴۴

نام خانوادگی مصطفوی

تاریخ تولد روز . . . ماه . . . سال ۱۲۷۹

والدین:

پدر آقا مصطفی مرحوم

مادر هاجره آغا خانم مرحومه

تاریخ تنظیم سند بیستم بهمن هزار و سیصد و بهار شمسی

نام و نام خانوادگی مامور علی‌اکبر رحمانی

(مسلماً خوانندگان گرامی توجه دارند، مطالبی که در متن بالا با حروف باریکتر ماشین شده، در تصویر اصلی دستنویس میباشند و با جوهر نوشته شده‌اند.)

قبلاً دیدیم که هرتزی پسندیده به نحوی کاملاً صریح گفته بود:

" . . . ما خواستیم بر مبنای نام پدرمان، فامیلی " مصطفوی " را انتخاب کنیم. گفتند: نمی‌شود."

از این گفتار به خوبی روشن میشود که در آغاز به هیچ یک از آن سه برادر اجازه داده نشده است که از نام فامیل مصطفوی استفاده کنند. حال، هنگامی که هرتزی پسندیده که ساکن خمین بوده و نیز بزرگترین و محترمتترین برادر به حساب می‌آمده، نتوانسته باشد از نام فامیل مصطفوی

در خمین استفاده کند، طبیعی است که **خهینی**، یعنی طلبه ساکن قم، هم بدون تردید نمیتوانسته است، در شهر خمین، چنین اجازه‌ای را کسب کرده باشد و در هر حال شواهد متعدد نشان میدهد که این شناسنامه جعلی میباشد.

ما در بالا دیدیم، که **حاج احمد آقا** در مصاحبه با **بی‌بی‌سی** راجع به دوران کودکی و دوران جوانی پدرش، و از قول خود او، چنین گفته است:

راجع به دوران کودکی:

... اما من نزدیکی‌های شب باید یکی بیساید مرا بگرده، لای این آشغالها - لای این خاک و گِلها و توی جوی و اینها، پیدا کنند و ببرد [!]. ...

راجع به دوران جوانی:

... پدرم خیلی شیطان [!!] بود. مثلاً ایشان هر دو دستش شکسته - یک پایش شکسته - سرش شکسته - اینها در اثر بازیها و شیطنتهائی بود که آن موقع میکرده ...

همانطور که گفته شد، سخنان مزبور به نحوی غیر قابل انکار، شایعات موجود در مورد **خهینی** را تأیید مینماید، مبنی بر اینکه وی در دوران کودکی، نوجوانی و جوانی فردی ناسازگار، فاسدالاخلاق و شرور بوده و به معنای واقعی کلمه در زمره **اراذل و اوباش** محسوب میشده است. طبیعی است که چنین شخصی تا ایامی که دوران جوانی خود را سپری کرده، در نزاعها و زدوخورهای متعدد و انواع اعمال خلاف قانون